

# نویسنده‌ای که آناتومیست است

O حسن پارسایی



عنوان کتاب: جزیره توهّم (سرزمین سایه‌های دلتورا ۲)

نویسنده: امیلی رودا

مترجم: محبوبه نجف‌خانی

ناشر: انتشارات قدیانی

نوبت چاپ: اول ۱۳۸۴

شمارگان: ۳۳۰۰ نسخه

تعداد صفحات: ۱۸۶ صفحه

بها: ۱۶۰۰ تومان

محیط‌های عجیب، موجودات عجیب می‌آفرینند. رودا خواننده را به ساحت‌های پرغرابت داستان می‌برد که در آن نه فقط «جادو»، بلکه «قدرت زیاد» که می‌توان آن را همان انرژی حیاتی بی‌کران دنیای هستی تصور کرد - به طرز ظالمانه‌ای در اختیار یک فرد قرار گرفته است و او به کمک آن، هرشکلی که بخواهد به دنیا و موجودات آن می‌دهد. در رمان «جزیره توهّم»، «ارباب سایه‌ها» برای آن که واقعاً مظهر وحشت باشد، دنیا را به عرصه ظهور موجودات ترسناک و توهّم‌زا تبدیل می‌کند؛ موجوداتی که در غرابت و تازگی نظیر ندارند.

امیلی رودا فرمول‌های متفاوتی برای شکل‌دهی به آناتومی این موجودات ترسناک دارد، گاهی از ترکیب «انسان - حیوان» برای خلق موجودات هنجار دررفته‌ای که به انسان آسیب می‌رسانند، استفاده می‌کند. او در این مورد، از دانسته‌هایش و حافظه مرجع (referential memory) خود که آمیخته‌ای از خصوصیات بصری و مفهومی موجودات و پدیده‌هاست، بهره می‌گیرد و دو دنیای انسانی و غیرانسانی را با هم تلاقی می‌دهد. این موجودات گرچه در نگاه اول عجیب و ترسناک جلوه می‌کنند، با همین صفات کم‌کم واقعی و باورپذیر می‌شوند؛ زیرا پیش‌زمینه‌ای در ذهن ما دارند که رودا از آن استفاده می‌کند: ما خود را به عنوان انسان و نیز حیوان را قبلاً به‌طور جداگانه و در دنیای واقعی، به

معمولاً نویسندگانی که پیکارند و آثار بسیاری خلق می‌کنند، طی پروسه‌ای، بخش قابل توجهی از شاخص‌ها و شناسه‌های هنری کارشان برای خوانندگان شناخته خواهد شد و خواننده می‌تواند نویسنده را از لحاظ انتخاب موضوع، ویژگی‌های سبک، نگرش و حتی خصوصیات روانی، ارزیابی کند و به نتایج مهمی دست یابد. امیلی رودا از جمله این نویسندگان است. در آثار این نویسنده، ویژگی‌هایی وجود دارد که در رمان «جزیره توهّم» به خوبی جلوه‌گر شده است. این خصوصیات بارز عبارت‌اند از «کاربرد یک آناتومی تخیلی خاص برای خلق موجودات جهان داستان» و «استفاده از مونتاژ موازی در روایت» که در زیر به آن‌ها می‌پردازیم.

## آناتومی تخیلی خاص

امیلی رودا را می‌توان یکی از خالقان آناتومی موجودات افسانه‌ای و تخیلی داستان به حساب آورد. شناخت او از «ریخت‌شناسی» قابل تعمق است. موجودات داستان‌هایش (رمان‌های چهارگانه «روون»، رمان «غار وحشت») و از جمله رمان «جزیره توهّم» که اثر موردنظر ماست، شکل و اندام‌های خاصی دارند و متناسب با محیطی که از آن سربرمی‌آورند، شکل گرفته‌اند. می‌توان گفت که

عنوان موجودات بدیهی و انکارپذیر پذیرفته‌ایم. او فقط این دو را با هم ترکیب می‌کند و موجود دورگه‌ای با شکل و صفاتی جدید، اما عجیب و ترسناک می‌آفریند:

«موجودی با چهره سگ مانند و نگاهی وحشی قوز کرده بود (که لباسی خاکستری رنگ از پوست حیوانات به تن داشت. در دست‌های آن موجودات که از مچ تا ناخن خالکوبی شده بودند، نیزه‌هایی باریک و بلند از استخوان‌های تیز دیده می‌شد.» (صفحه ۷۲)

گاهی هم ترکیب «حیوان - حیوان» را به کار می‌گیرد؛ یعنی وجوه ترسناک و عجیب دو حیوان واقعی را با هم می‌آمیزد و این جا هم یک موجود دورگه تخیلی و هیولگونه می‌آفریند که همواره خطرناک‌تر و عجیب‌تر از انواع اولیه خود هستند و عناصری مثل خشم و سبعیت در آن‌ها مضاعف شده است. این موجود، از لحاظ ظاهری و با توجه به اشاره نویسنده به نحوه ایستادن آن روی دو پا «هیولا روی دو پای عقبی‌اش ایستاد و قربانی را نزدیک کشید» (صفحه ۱۷۲)، در ظاهر شباهتی به عنکبوت و در همان حال ویژگی‌های همسانی با رطیل و خرچنگ دارد و پاهایش خاردار و چنگک مانند است: «آن پاهای خاردار و چنگک مانند فوری شروع کردند به تکه‌تکه کردن بدن بی‌جان قربانی، درست همان‌طور که قایق را تکه‌تکه کرده بودند.» (صفحه ۱۷۲) این موجود که چهره‌اش به طور کامل توصیف نشده، دارای نیش‌هایی است که با آن بدن شکار را بی‌حس می‌کند و سپس با دندان‌هایش او را می‌درد.

رودا در این ترکیب خلاقانه، ضمائم چند حیوان را در یک حیوان ساختگی، عجیب و خطرناک گردآورده است. البته توصیفاتش کامل نیست و او بخشی از آن را همواره به ذهن خواننده وامی‌گذارد تا آن را بعد از گذراندن از فیلتر ترس و وحشت خود، پرمخافت‌تر تصویر کند:

«جانور غول‌پیکر بود. هولناک بود و چشمان سرخش از پوسته سیاه و برافش بیرون زده بود. نیش‌هایش به آرامی باز و بسته می‌شدند و از آن‌ها زهر می‌چکید.» (صفحه ۱۷۱)

این موجودات عظیم‌الجثه که به همه اندام‌های دفاعی از جمله دندان، نیش و چنگال مجهز هستند، می‌توانند با موجودات دریایی نیز تا حدی همزیست و قابل قیاس تصور شوند؛ زیرا مانند در آب برای‌شان دشوار نیست و به راحتی روی سطح آب می‌دوند: «هیولاها که چشمان سرخ‌شان می‌درخشید، هجوم آوردند و به طرف قایق شروع به دویدن کردند. آن‌ها با سرعت وحشتناکی روی سطح آب می‌دویدند.» (صفحه ۱۱۰)

گروه سوم، به قرینه نمونه‌های واقعی خودشان خلق شده‌اند؛ با این تفاوت که خصوصیات برجسته و خطرناکی نیز به آن‌ها اضافه شده که گاه آن‌ها را خطرناک‌تر از موجودات عظیم‌الجثه جلوه می‌دهد. این موجودات کرم‌هایی بزرگ‌تر از قرینه‌های واقعی خودشان هستند که خرطومی اضافی هم در زیر چشم دارند (صفحه‌های ۳۰ و ۳۱) و از آن برای بیهوش کردن دیگران استفاده می‌کنند. این کرم‌ها پا هم دارند:

«شبهه کرم پروانه‌های غول‌پیکر بودند. با بدن‌هایی دراز و رنگ پریده که به بندهای گوستالویی تقسیم می‌شد و نیز شش پای کلفت که وقتی روی زمین می‌خزیدند، در گل و لای فرومی‌رفت.» (صفحه ۲۹)

گروه چهارم، موجوداتی مخلوق ذهن نویسنده‌اند. این موجودات هیچ ارتباطی با انسان ندارند و رودا در شکل‌دهی و ریخت دادن به آنها، از ماهی و موجودات مودار خشکی استفاده کرده تا منحصر به دنیای داستان باشند. نویسنده این جا نگاهی فانتزی و کمیک به این موجودات دارد و چون در فضای محدود

و خطرزای رمان «جزیره توهّم» ناگهان با این موجودات بازیگوش و شوخ و شنگ روبه‌رو می‌شویم، می‌توان گفت که این قسمت رمان، به یک «داستان لطیفه‌وار» شباهت دارد:

«دسته‌ای از موجودات کوچک و گوستالویی بود که چشمانی ریز و سپیل‌های بلند داشتند. آن حیوانات کوچک دورتادور قایق جست و خیز می‌کردند، با بازیگوشی به یکدیگر کله می‌زدند و صداهای جیرجیر ظریفی از خود درمی‌آوردند. موهای نرم و نقره‌ای رنگی بدن‌شان را پوشانده بود و به جای دست و پا اندامی شبیه باله داشتند. به نظر می‌رسید هوا تنفس می‌کنند، اما ماهی‌ها خانه‌شان در آب بود.» (صفحه ۲۴)

خلاقیت و کثرت‌گرایی امیلی رودا از این هم فراتر می‌رود. او در مقابل موجودات عظیم‌الجثه و هیولوار خطرناک، موجوداتی کوچک و ریز و بی‌آزار می‌آفریند تا خلقت را در جهان داستانی‌اش کامل کند و به گونه‌ای از همان آغاز رمان، ارتباط انسان و حیوان را به شیوه ظریفی نشان دهد. به نظر می‌رسد که رودا این موجودات را که حشرات و پرندگان بی‌آزارند، برای تعامل‌شان با انسان، با کاراکترهایش همراه کرده است. آن‌ها در خطرناک‌ترین شرایط، همواره همراه دوستان انسان خود هستند و به آن‌ها کمک می‌کنند. (صفحه ۵۱) «کری» پرنده کوچکی است همانند کلاغ که قارقار می‌کند و حتی جیغ می‌کشد (صفحه‌های ۳۰، ۳۳ و...) «فیلی» موجود کوچک پشمالویی است که جیرجیر می‌کند (صفحه ۳۰) و همیشه زیر یقه لباس «جاسمین» است. (صفحه ۸۴)

### امیلی رودا فرمول‌های متفاوتی

برای شکل‌دهی به آناتومی این موجودات ترسناک دارد،

گاهی از ترکیب «انسان - حیوان»

برای خلق موجودات هنجار دررفته‌ای که

به انسان آسیب می‌رسانند، استفاده می‌کند

خلاقیت و کثرت‌گرایی امیلی رودا از این هم فراتر می‌رود.

او در مقابل موجودات عظیم‌الجثه و هیولوار خطرناک،

موجوداتی کوچک و ریز و بی‌آزار می‌آفریند

تا خلقت را در جهان داستانی‌اش کامل کند

و به گونه‌ای از همان آغاز رمان، ارتباط انسان و حیوان را

به شیوه ظریفی نشان دهد. به نظر می‌رسد که

رودا این موجودات را که حشرات و پرندگان بی‌آزارند،

برای تعامل‌شان با انسان، با کاراکترهایش همراه کرده است.

آن‌ها در خطرناک‌ترین شرایط،

همواره همراه دوستان انسان خود هستند و

به آن‌ها کمک می‌کنند

«ترسک» و «مسک» دو موجود دریایی کوچک و دارای پوزه شبیه اسب ماهی هستند که بدنی هم‌رنگ رنگین کمان دارند. (صفحه ۸۴)

اکثر این موجودات و هیولاها، به عنوان سربازان «ارباب سایه‌ها» وارد صحنه‌های مختلف می‌شوند و هرکدام مأموریتی دارند. «ارباب سایه‌ها» که مظهر زشتی‌ها، مرگ و شیطان است، درست خلاف خود نویسنده که در جایگاهی خداگونه، به خلق دنیاها و موجودات مختلف سرگرم است تا به حقیقتی زیبا و نهایی شکل بدهد، همه پدیده‌ها و موجودات را برای نابودی و محو هرگونه حقیقت و ارزشی به کار می‌گیرد. این موجودات و حوادث، در یک نظام قانون‌مند و پیرنگ‌دار که جهان تخیل را چنانی واقعی می‌نمایاند، به ما ارائه می‌شوند؛ طوری که باورنکردن‌شان غیرممکن است. «ارباب سایه‌ها» برای آن که به نقشه‌های پلید خود برسد، کرمی را از راه گوش در مغز «آرامانتز» جای می‌دهد تا روی مغز و ذهنش تأثیر بگذارد و او را به گونه‌ای خودخواسته، اجیر کند و دنبال مأموریتی خطرناک بفرستد:

«کرم دراز و خاکستری رنگی که سر ارغوانی داشت، از گوش «آرامانتز» بیرون می‌خزید. کرم روی زمین سرید و ماده لزجی از خود به جا گذاشت. لیندال... : این دیگر چی بود؟

دووم... : وسیله جدید و شیطنانی ارباب سایه‌ها، معلوم است که آرامانتز را به سرزمین سایه‌ها برده بودند و در موقعیتی - شاید همین تازگی‌ها - این موجود تهوع‌آور را توی مغزش گذاشته و او را به این جا فرستاده بودند.» (صفحه ۱۴۱)

عنکبوت‌های عظیم‌الجثه‌ای نظیر «فیوری» و «فلاش»، ناخودآگاه در جبهه زیبایی و نیکی و عدالت حضور دارند و برای کمک به «لیف» و «جاسمین» و دیگران به کارگرفته می‌شوند. امیلی رودا این دو عنکبوت را همانند کلیدهایی برای گشودن موقعیت‌های بسته داستان، به کار می‌گیرد. آن‌ها در پیرنگ حوادث رمان نقش دارند؛ در فصل چهارم رمان «جزیره توهم»، از حس بویایی «فلاش» - همانند استفاده از یک سگ ردیاب - برای ردیابی رقیبش «فیوری» استفاده شده است. (صفحه ۴۸)

رودا چنان ذهنش را درگیر خلق موجودات خیالی و عظیم‌الجثه می‌کند که مرتکب اشتباه هم می‌شود. او در صفحه ۱۷۲ از یاد می‌برد که «آراک»‌ها را هیولا‌هایی بسیار عظیم‌الجثه توصیف کرده؛ طوری که یک شمشیر در مقایسه با بزرگی پیکر آن‌ها از سوزن هم کوچک‌تر است. (صفحه ۶۶)

در نتیجه، در مقابل چنین هیولا‌هایی، «لیف» و دیگران و حتی موجود بلندقندی مثل «آریس»، کوچک‌تر از یک موش به حساب می‌آیند، چه برسد به آن که آن‌ها «آریس» و «لیف» و دیگران را ببینند و «آریس» را به چنگال بکشند و بخورند و حتی سهمی از گوشت او هم برای «آراک»‌های دیگر بماند. (صفحه ۱۷۲)

باوجود این، تلاش امیلی رودا و خلاقیت کم‌نظیر و گاه بی‌نظیر او قابل تقدیر است. او پدیده‌ها، عناصر و موجودات شگفت‌انگیزی خلق می‌کند که نفس را در سینه ما حبس می‌کنند و ما را به این یقین می‌رسانند که این موجودات هم واقعاً وجود دارند.

#### مونتاز موازی

استفاده از فلاش‌بک در فصل‌های جداگانه رمان «جزیره توهم» و تکرار آن تا آخر، به دلیل این که در این اثر دو فضای داستانی وجود دارد، منجر شده که این فلاش‌بک، هربار برای یکی از این دو فضای داستانی اتفاق بیفتد و تا آخر اثر هم به طور موازی پیش برود. این اتفاق دقیقاً همان حالت «مونتاز موازی» سینما را دارد. به عبارتی، ما هر بار و پیاپی به یکی از این دو فضا ارجاع داده می‌شویم و چون در هرکدام از آن‌ها حوادثی در جریان است، خود به خود دو داستان به شکل موازی با هم شکل می‌گیرند و پیش می‌روند. خاصیت استفاده از این روایت موازی (مونتاز موازی) در سینما و رمان، آن است که علاوه بر آگاهی بیننده یا خواننده از دو داستان که در دو شرایط زمانی و مکانی مختلف اتفاق می‌افتد، انتظاری حس‌آمیز و تعلیق‌زا برای شکل‌گیری داستان سومی که از برخورد این دو داستان شکل خواهد گرفت، ایجاد می‌گردد. این بدان علت است که حوادث این دو فضای داستانی گرچه کاملاً مغایر هم هستند، در کلیت خود به هم ارتباط دارند؛ طوری که اگر یکی از آن‌ها خلاف آن چه روند کلی رمان ایجاد می‌کند، پیش برود، تأثیرات متقابلی بر فضای داستانی بخش دیگر خواهد گذاشت و این در شرایطی است که هیچ کدام از کاراکترها از آن چه در محیط دیگر روی می‌دهد، اطلاعات کامل و دقیقی ندارند. در این میان، فقط خواننده بر حوادث هر دو محیط واقف است و لذا همواره لحظه‌شماری می‌کند.

امیلی رودا برای آن که «روایت موازی» را تأثیرگذارتر بکند، گاهی تأکیدیاتی لحظه‌ای را هم به‌طور متناوب به آن می‌افزاید؛ مثلاً در صفحه ۲۱ با این که «لیف» و همراهانش در دریا هستند و موقعیت‌شان هیچ ارتباطی با شهر «دل» و «جوزف»، «مارلین» و «رانس» ندارد، اما رودا در بند آغازین، عمداً به بی‌اطلاعاتی و «لیف» و اتفاقی که در شهر «دل» روی می‌دهد، اشاره می‌کند.

#### امیلی رودا معتقد است مرز بین توهم و واقعیت،

چیزی جز تصویری زودگذر نیست

که از احساسات ناگهانی و لحظه‌ای بشر

نشأت می‌گیرد. او دنیایی می‌آفریند و سپس

در یک آن ناپدید می‌سازد و همه را

نوعی توهم جلوه می‌دهد

او علاوه بر نویسنده بودن،

آنا‌تومیستی است که موجوداتی بدیع

براساس دانسته‌هایش می‌آفریند و خواننده را

همراه آن‌ها در گردش و سفری ذهنی و طولانی

به سرزمین‌های زیبا، عجیب و ناشناخته می‌برد.

او را درون هزارتوی زمان و مکان،

از خوان‌های گوناگون می‌گذراند تا به حقیقتی

دست یابد که به همه این تلاش‌ها و خلاقیت‌ها

و حتی به زندگی بشر و خود او

مفهوم ببخشد

این بند که ظاهراً اضافی به نظر می‌رسد، در اصل بر همان «روایت موازی» و اصرار بر درگیر کردن هر چه بیشتر ذهن خواننده با حوادث داستان تأکید دارد تا بدین گونه احساسات او را نسبت به موقعیت «لیف» برانگیزد و گیرایی و تعلیق وضعیت «لیف» قبل از روبه‌رو شدن با «ارون»‌ها مضاعف گردد و خواننده هم



به نظر می‌رسید پرنندگان آن نام را چه‌چیز می‌زدند. نهر آن را زمزمه می‌کرد.» (صفحه ۱۵۳)

اگر به کثرت «داده»‌های رمان «جزیره توهم» توجه کنیم، به این نتیجه خواهیم رسید که زیبایی و خلاقیت نامحدود ذهن رودا که هر بار به گونه‌ای بدیع و نو در رمان‌هایش جلوه‌گر می‌شود، حاصل شناخت عمیق و وسیع او از پدیده‌های نباتی، حیوانی و انسانی دنیایی است که در آن زندگی می‌کند. او جهان پیرامونش را خوب شناخته است.

به همین دلیل، ما هر بار با نشانه‌ها و عناصری روبه‌رو هستیم که بداعت ذهن هوشمند او را به نمایش می‌گذارند و تعدادشان هم کم نیست: حشره‌های غول‌پیکر (صفحه ۴۴)، عنکبوت‌های غول‌پیکر (صفحه ۱۱۳)، نانی که مزه دریا می‌دهد (صفحه ۱۲۵)، کیک طلایی کوچک پیچیده در کاغذ نقره‌ای (صفحه ۸۰)، موجودات انسان‌نمایی که صدایی موزون و آهنگین دارند (صفحه ۷۳)، چشمانی که رنگ عوض می‌کنند (صفحه ۱۳۷)، کرم‌هایی که وارد مغز انسان می‌شوند تا ذهنش را تغییر بدهند (صفحه ۱۴۰)، کرم‌هایی که زیر چشمانشان خرطوم‌های دارند و از طریق آن با افشاندن غباری زرد رنگ، انسان را بیهوش می‌کنند (صفحه‌های ۳۰ و ۳۱)، نوری که به صورتی تناقض‌آمیز، مانع نور دیگر می‌شود (صفحه ۱۶۶)، تارهایی که هیولاهای عنکبوت شکل می‌تند و همانند شبکه مخابراتی عمل می‌کند (صفحه ۱۱۷)، منار شیشه‌ای (صفحه ۱۱۷)، زنبورها و پرنندگان لانه‌سازی که خبر می‌آورند و می‌برند (صفحه ۱۴۵)،

شنلی که به رنگ اطراف درمی‌آید (صفحه ۱۶۹)، موشی که در دریا زندگی می‌کند (صفحه ۴۸)، پرنده‌ای که نقش دیدبان دارد (صفحه ۱۴) و...

به این پدیده‌های تخیلی، بدیع و کثیر باید ترکیب‌های متناقض، اما زیبا و معنادار را که از مفاهیم «آشنایی زدایی» می‌کنند، اضافه کرد: «زیبایی بی‌رحمانه» (صفحه ۱۰۵)، «زیبایی وحشیانه» (صفحه ۱۰۷)، «درد شادی‌بخش» (صفحه ۵۰)، «شادی دیوانه‌وار» (صفحه ۵۰) و...

امیلی رودا معتقد است مرز بین توهم و واقعیت، چیزی جز تصویری زودگذر نیست که از احساسات ناگهانی و لحظه‌ای بشر نشأت می‌گیرد. او دنیایی می‌آفریند و سپس در یک آن ناپدید می‌سازد و همه را نوعی توهم جلوه می‌دهد: «گروهی که دورتادورش پیش می‌آمدند و کم‌رنگ می‌شدند، یک‌باره محو شدند. رنگ‌ها و اشکالی درخشان جای خود را به علف‌های موهومی دادند که قبلاً وجود نداشتند.» (صفحه ۱۶۱)

او علاوه بر نویسنده بودن، آناتومیستی است که موجوداتی بدیع براساس دانسته‌هایش می‌آفریند و خواننده را همراه آن‌ها در گردش و سفری ذهنی و طولانی به سرزمین‌های زیبا، عجیب و ناشناخته می‌برد. او را درون هزارتوی زمان و مکان، از خوان‌های گوناگون می‌گذراند تا به حقیقتی دست یابد که به همه این تلاش‌ها و خلاقیت‌ها و حتی به زندگی بشر و خود او مفهوم ببخشد: «حقیقت از همه چیز مهم‌تر است» (صفحه‌های ۸۶ و ۱۵۹)، «هیچ چیزی نمی‌تواند زیبا باشد مگر آن که حقیقتی در آن ساکن باشد» (صفحه ۸۶) و... او خودش هم به حقیقت زیبایی هنر رمان‌نویسی که بازتابی درونی و ماندگار در ذهن خوانندگان دارد و رویکرد آن‌ها را به حقیقت پدیده‌هایی مثل انسان، زندگی و هستی ممکن خواهد ساخت، شکل می‌دهد.

احساس خطر کند:

«لیف بی‌اطلاع از دردسری که در شهر «دل» در حال به وجود آمدن بود - دردسری حتی بدتر از آن چه «جوزف» گمان می‌کرد - با سرعت تمام به طرف خشکی پیش رویش پارو می‌زد.» (صفحه ۲۱)

### رمان‌نویس در مقام خالق جهان‌نو

رمان‌های امیلی رودا و از جمله رمان «جزیره توهم»، همه خصوصیت‌های تعریف هنر را داراست.

این اثر از طریق حس وارد دنیای اندیشه و معنا می‌شود و در زمینه به‌کارگیری حواس، اثری قابل تأمل به شمار می‌رود. رودا در پنج سطر از یک صفحه، چهار حس لامسه، بینایی، بویایی و شنوایی را به کار می‌گیرد:

«علف‌های زیر پای «لیف» هم‌چون مخمل نرم بودند. بالای سرش طاق آسمان نیلگون را می‌دید. تپه‌هایی به رنگ بنفش ملایم، هم‌چون پرده‌ای جلو افق را گرفته بودند. هوا گرم بود. عطر گل‌هایی که کنار نهر نقره‌ای روییده بودند، به مشام می‌رسید...»